

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحثی که مرحوم شیخ قدس الله نفسه فرمودند راجع به اراضی خراجیه، اصلش راجع به مسئله خرید و فروش شیعه نسبت به اموالی بوده که خلفا و سلاطین وقت از خراج و مقاسمه و زکات و جزیه و امور مالی ای که بر می گشت به دولت هایی که به اصطلاح ظالمند، دولت هایی که غاصبند، امور مالی بود که عرض کردیم عده ای از این امور مالی در روایات ما تعرض شده، زکات هست، خمس هست، مقاسمه هست، دیگه عده ای از این مواردی که هست، به این مناسبت ایشان وارد بحث اراض خراجی شدند که دیگه گفتم حالا که وارد شدند ما هم یکمی به دنبال ایشان و این برای آشنایی با اقسام اراضی که در آن وقت در دنیای اسلام بود و احکام داشت و سعی هم می کردند غالباً آن حکم شرعی را تبیین بکنند، در این کتابی که الان دست من هست و از دیروز شروع کردیم یک عده از عباراتشان را خواندن که خراج ابویوسف باشد عرض کردیم به لحاظ نوشتاری جز نوشته های بسیار قدیمی در این جهت هست و یک مقداری از احکام ارضین را بیان کرده، در این جا چون این مسئله، البته این قرن دوم است، ایشان متوفای ۱۸۲ است، یک سال قبل از شهادت موسی ابن جعفر سلام الله علیه و لکن عرض کردیم کتاب ارزش دارد، ایشان القضاة بوده و فقیه بزرگ بوده، خودش هم واقعا انصافا مرد ملایی است، حالا قبول نداریم مخصوصا اصحاب مکتب رأی هم هست، خودش شاگرد ابوحنیفه است اما هم با ابوحنیفه و هم با شاگردان دیگه گاهی اختلاف دارد، خودش هم می گوید و قال ابوحنیفه و شیبانی، مراد از شیبانی محمد ابن حسن است. این دو تا شاگرد معروف ابوحنیفه که با ایشان هم گاهی اختلاف دارند.

علی ای حال کتاب ایشان را گفتیم یک مقدار بخوانیم، این در اصطلاح کتاب های ایشان، من یک مقدار چون یواش یواش دیگه از قرن دوم یعنی از اوائل قرن دوم و به بعد تدوین سنن رسول الله شد، من کرارا عرض کردم این فکر و این اندیشه در زمان دومی مطرح شد که مادام ما صحابه هستیم سنن را بنویسیم یا یک اصطلاحی که یهود مدینه هم داشتند سنن شفاهی در مقابل سنن مکتوب

چون در یهودیت هم همین طور بود، یک سنن مکتوب بود که در تورات بود، یک سنن شفاهی بود که به اصطلاح خودشان ربیون و علمای بزرگشان جمع کردند و آخرین جمعی که هست گیلانی، همچنین چیزی، کتابش را دارم، سال ۲۱۷ یا ۲۳۲ میلادی یعنی قبل از اسلام به چهارصد سال، این کتاب به طور کامل دیگه جمع آوری شد در شش مجلد که به لفظ عبری مشنا بهش می گفتند، ایرانی ها غالبا میشنا می گویند، عرب ها میشنا می گفتند و تعریبش هم مسنا و ترجمه اش هم المثنی، المثنای تورات بود یا تورات شفاهی یا سنن شفاهی حضرت موسی، در شش جلد است، چاپ هم شده، من نسخه عربی را دارم نص کاملش شش جلد است و خوب هم هست یعنی اطلاعات خوب است، البته فکر می کنم تاثیرش در دنیای اسلام، حالا مگر بعضی جاهایش بشود، خیلی زیاد نیست چون وقتی که این بحث سنن هم در اسلام مطرح شد که سنن رسول الله تدوین بشود همین مشکل پیش آمد. عرض کنم من توضیحاتش را عرض کردم سنت در اصطلاح مسلمان ها و بعد فقه های اسلامی آن چیز هایی بود که راجع بود به خود قرآن و توسعه ای که در قرآن هست، مثلا من باب مثال در قرآن از رضا دو تا ذکر شده، یکی اخوات و یکی امهات، ماد و خواهر، بعد پیغمبر فرمودند یَحْرُمُ یا یُحْرَمُ من الرضا ما یَحْرُمُ یا یُحْرَمُ من النسب، این سنت است یعنی از مادر و خواهر توسعه دادند به عمو و دایی و به خاله و خاله رضاعی توسعه داده شد، این اصطلاح سنت است، اصلا اصطلاح سنت در میان علمای اسلام این است، یک مطلبی اصلش در قرآن بود مثلا در قرآن هست لا تَضَارَّ والدة بولدها، در باب شیر دادن و حضانت، یک آیه بود و لا تَضَارَّوهن لتضيقوا علیهن، در باب نفقه و مسکن برای معتدة در ایام عده. یک آیه بود در باب ولا یضارَّ کاتبٌ در باب دین که می نوشتند و این ها، یک دین هم غیر مضارَّ، چند تا آیه ما در قرآن داریم، عرض کردم در آن زمان در زمان پیغمبر اگر مراد الحاق ضرر عملا به دیگری بود ماده باب مفاعله، هیئت باب مفاعله را بکار می بردند، مضارة می گفتند، بعد ها بیشتر هیئت باب افعال، اضرار، در آن در قرآن ماده باب مفاعله و لا تَضَارَّوا، لا ضرر و لا ضرار هم همین طور است، ضرار باب مفاعله است، توضیحاتش سابقا گفته شد. آن وقت پیغمبر گفت لا ضرر و لا ضرار، لذا این منشا شد که مخصوصا از قرن دوم لا ضرر یواش یواش وارد فقه اسلامی بشود، آن وقت معنای سنت چی شد؟ اگر ضرار در قرآن شش مورد بود، هفت مورد بود، سنت آمد تعمیم به کل فقه داد، این معنای سنت است، اصلا معنای سنت این بود که در قرآن محدود بود

آمدند تعمیم دادند، آن وقت اختلافی که از زمان دومی پیدا شد این شد که آیا فقیه می تواند توسعه بدهد؟ یا آن هم باید منصوص باشد، خب مشهورشان قائل شدند که فقیه هم می تواند توسعه بدهد، اگر مواردی در قرآن باشد می تواند توسعه بدهد، اسم این چی شد؟ قیاس شد، البته اول بهش رای می گفتند بعد قیاس شد لذا اگر دقت بفرمایید در روایات ما دارد إن السنة، خوب دقت بکنید إذا قیست محق الدین، دین از بین می رود، این سنت بود، اختلاف فقهای مسلمان ما هم در همین سنت بود، این بحث فقهی که در قرن اول مطرح شد شما ببرید به قرن اول و دوم که تفکرتان روشن بشود، آن وقت بحثی که در آن جا مطرح شد مواردی که، حالا این کلی کار بود، بحثی را که الان ما مطرح می کنیم مسئله، آن وقت بعد ها در زمان آن دومی امیرالمومنین مخصوصا مطرح فرمودند که ما که حالا هستیم بیاییم سنت پیغمبر را تدوین بکنیم، این کتابة الحدیث نیست، اشتباه نشود چون بعضی ها خیال کردند مثلا این دومی منع از کتابت حدیث کرد، این تدوین سنت غیر از کتابة الحدیث است، متأسفانه این بین حتی بزرگان ما اشتباه شده، کتابة الحدیث را که اهل سنت مانعند به خاطر این که روایتی است مال ابوسعید خدری، ربطی به این دومی ندارد که در بخاری هم هست من کتب عنی غیر القرآن شیئا یا من کتب عنی شیئا غیر القرآن فلیمحہ، پیغمبر فرمود کسی از من ننویسد، إنما أنا بشرٌ بعد عصبانی می شوم، ناراحت می شوم، از من ننویسید، این بخش نوشتن حدیث رسول الله، البته دومی هم روش فشار آورد نمی خواهیم بگویم نه، اما اصلش مال کس دیگری است، آنی که در زمان دومی مطرح شد و ریشه دار است تدوین سنن پیغمبر است

پرسش: حدیث هم سنت قولی است دیگه

آیت الله مددی: فعلی و قولی، فرق نمی کند، حدیث دیگه نبود چون همه صحابه بودند دیگه، دو سال و خرده ای بعد از وفات پیغمبر مثلا سنن النبی فی الوضوء، سنن النبی فی الصلوة، سنن النبی فی الزکات، سنن النبی فی الصوم، مثلا سنن النبی فی الحج، با این که پریروز عرض کردم پیغمبر وقتی که از مکه برای حجة الوداع در آمدند که سال دهم هجری بود روز جمعه نماز ظهر و بعد نماز عصر را خواندند، بعد از ظهرش در آمدند، شب را هم ذوالحلیفه خوابیدند، ظهر روز بعد از ذوالحلیفه احرام بستند. قبل از این که تشریف بیاورند گفتند خذوا عنی مناسککم یعنی من دارم حج را با یک سنن بیان می کنم که با قصه حضرت ابراهیم هم فرق دارد، بالفعل هم

فرق هایش را گفتیم، حضرت ابراهیم حش یک جور بود حج پیغمبر جور دیگری بود که یکیش هم همین تمتع بود، چون حج ابراهیمی توش تمتع نبود یعنی عمره را انجام بدهند بعد از عمره در بیایند تماما محل بشوند آثار محل باشد بعد دو مرتبه عمره برای حج ببندند، این در حج ابراهیمی نبود، این بعد از اکمالی حجی که توسط پیغمبر شد.

آن وقت از عجائب این است، حالا این هم جز عجائب این است، خود اهل سنت یک حدیث جامعی، طبق این قاعده باید یک نفر می نشست می گفت رسول الله این کار را کرد، این کار را کرد، این ها همه را ضبط می کرد، خود اهل سنت یک حدیث جامعی در حجة الوداع ندارند، تنها حدیث جامعی که چند صفحه است در حجة الوداع مال جابر ابن عبدالله انصاری است، تصادفا بخاری هم نیاورده چون راویش امام صادق است، امام صادق از پدرشان از جابر نقل کردند، بزرگترین حدیثی که تمام حجة الوداع را نقل می کند از توسط ائمه ماست در کتب اهل سنت هست منها صحیح مسلم، صحیح مسلم کامل این را آورده، حدود دو سه صفحه است، حدیث مفصل جابر در حج، خیلی عجیب است، با این که پیغمبر فرمود خذوا عنی مناسکم، خیلی عجیب است، با این که پیغمبر فرمود خذوا عنی مناسکم، خب این اقتضا می کرد بشود، من واقعا هم بعضی وقت ها تعجب می کنم، حالا بحث تعصب سنی - شیعه نیست، خب این قصه انی تارک فیکم الثقلین، حالا کتاب الله و عترتی یا سنتی که بالاخره یک کدامشان بود دیگه چون این قدر این سند دارد که آدم دیگه شبهه نمی کند که از پیغمبر صادر شده، خب این را فرض کنید در غدیر بوده در روز هجدهم ذیحجه، جریان سقیفه ۲۸ صفر است یعنی درست بین این دو تا هفتاد روز فاصله هست، دقیقا نه این که اجمالا، یعنی جریان سقیفه هفتاد روز است، خیلی فاصله زیادی نشد، حالا قاعده اش اقتضا می کند حالا سقیفه حکومت را تمام کردند خلافت و هر چی درست کردند، خب بیایند بنشینند بگویند قرآن و سنت یا قرآن و عترت، خب این قرآن چیست، جمعش بکنید، می گویند زمان عثمان جمع کردند، خیلی عجیب است، اصلا آدم متحیر است، یک چیز هایی، پیغمبر می گوید خذوا عنی مناسکم منحصر بشود به راه اهل بیت، بخاری هم چون یک اشکال خاصی به امام صادق داشته حدیث امام صادق را نیاورده، لکن مسلم آورده و به قول خودشان مفصل ترین حدیث در باب حج که

احکام حج را از آن در می آورند همین حدیثی است که امام صادق عن الامام الباقر عن جابر ابن عبدالله انصاری عن رسول الله، این حدیث به اصطلاح این است.

حالا کیف ما کان من وارد این بحث نشوم، آن چه که در زمان آن دومی اول مطرح شد بحث تدوین سنن بود، عرض کردم کرارا و مرارا از عمر نقل شده گفته اگر ما این را بنویسیم مشنا کمشنا اهل الکتاب، اهل کتاب هم در این جا مراد یهود است، می گوید یک کتابی مثل میشنا می شود، البته این پیش ما مسلم است که یهود، آن دومی با افکار یهود آشنا بود، اصلا عبری می خواند، تورات را به عبری می خواند یعنی آشنا بود کاملاً، حالا من هنوز هم نتوانستم کشف بکنم چون می دانید یهودی ها مثل ما هستند، چطور ما معتزله داریم یا قدمای اصحاب ما که خبر واحد را قبول ندارند، آن ها هم قرائین دارند که میشنا را قبول ندارند یعنی درست مثل ما که عده ای از ماها حدیث را قبول ندارند به عنوان سنن شفاهی رسول الله، در میان آن ها طوائفی از یهود هستند، یکیشان قرائین که میشنا را قبول ندارند، حالا آیا دومی متأثر به این تفکر است میشنا کمیشن اهل الکتاب، البته عرض کردم بزرگان یهود و اکثریت مطلق یهود میشنا را قبول دارند و شروح میشنا یکی از زیربناهای کلی تفکر یهود است، شروحش هم همین تلمود، تلمود را حتما شنیدید، تلمود شرح میشنا است و دو تا تلمود است، یکی فلسطینی است و یکی بابلی است چون عده ایشان بابل آمدند همین حله فعلی عراق، یکی مال فلسطین که به اصطلاح بیت المقدس بوده، علمای یهودی که آن جا بودند و یکی هم مال علمائی که مهاجرت کردند توسط بخت النصر و به بابل آمدند.

علی ای حال کیف ما کان این مطلب را می خواهم توضیح بدهم، خب عمر مخالفت کرد، تدوین سنن را قبول نکرد، گفت مثل مشنا می شود، می گویم این هم خیلی برای ما هنوز نفهمیدیم که در مغز این چی بوده که حالا میشنا، حالا فرض کنید مثلاً میشنا شد چه مشکل دارد؟ این معلوم می شود که یک تفکر یهودی بوده که میشنا در این تفکر یهودی مشکل داشته، حالا منشأ مشکل چی بوده نمی دانم چه عرض کنم، هنوز برای ما واضح است، البته احتمالاتی دادیم اما خیلی واضح نیست.

پرسش: خودش را جاهلی ترین افراد معرفی می کردند، چجوری عبری بلد بود؟

آیت الله مددی: خب خوانده بود با یهود ارتباط داشت دیگه، نمی شود انکار کرد، اصلا دارد که جلوی پیغمبر تورات می خواند، گفت کله ام را پایین انداخته بودم بعد کله ام را بالا بردم دیدم پیغمبر چهره شان سرخ شده، خیلی ناراحت شدند، این عبارت مشهوری دارد این جا گفتند که لو کان موسی حیّا لما وسعه إلا أن یتبعنی، می گوید موسی هم بود باید از من اطاعت می کرد. این از کلمات خود عمر است و اسانید دارد، نه سند واحد، البته الان در ذهنم نیست در اسانیدی مثل بخاری باشد اما اسانیدی دارد، چند تا سند دیدم برایش که لو کان موسی حیا لما وسعه، ظاهرا می خوانده، عبری را بلد بوده و تورات را به عبری می خوانده.

علی ای حال کیف ما کان من می خواهم یک نکته ای را عرض بکنم، این مطلب، این شخص هم ادامه پیدا کرد یعن، دقت بکنید نوشتن حدیث یک مطلب بود، تدوین سنن مطلب دیگری بود، حتی از سنی های معاصر هم متأسفانه عده ایشان سعی کردند یکمی حرف های عجیب غریب بزنند آن ها هم متأسفانه خلط کردند، این خلط نباید بشود. البته همان زمان عده ای از صحابه هم حدیث نوشته بودند اختلافی هم بین صحابه شد، عده ایشان گفتند اشکال نداره بنویسیم و عده ای ننوشتند، حالا چند نفر دقیقا نوشتند و چی بوده آن بحث دیگری است من نمی خواهم فعلا وارد آن بحث بشوم. آن چه که الان مهم است رسما به طور رسمی اولین کسی که بعد از این دومی به فکر تدوین سنن و جمع آوری سنن پرداخت عمر ابن عبدالعزیز است سال ۱۰۰، به مدینه فرستاد که سنن پیغمبر را جمع آوری بکنید، من این را چند بار گفتم چون این جا می خواهم یکیش را امروز بخوانم، چند بار اهمیت دارد هی لذا چند بار عرض می کنم، آن وقت این مجموعه نامه هایی که مخصوصا سال هفتم پیغمبر نوشتند این نامه ها در بحث اراضی خیلی ارزش دارد، ما تمام این مقدمات را برای این گفتیم، مقدار زیادی از اقطاعاتی که پیغمبر کردند در این نامه هاست و مقدار زیادی از احکام دیات و این ها هم در این نامه هاست، مسائل مالیاتی هم در این نامه هاست، این نامه ها بعضی هایش مختصر است بعضی هایش تقریبا نامه ای بوده که حضرت به عنوان دستور العمل فرستادند که یکیش همین مجموعه ای بوده که به عنوان ابن حزم، ابی بکر ابن عمرو ابن حزم یا محمد ابن ابی بکر و این تا زمان امام صادق هم بوده، اصلا خود کتاب رسول الله هم موجود بوده، این را ما داریم، گفت امام صادق من را فرستاد برو در خاندان ابن حزم کتابی است از رسول الله ببین فلان دیه چقدر است، رفتم گفتم مثلا نوشته دیه ثلث است،

حضرت فرمودند همین درست است، این کتاب تا آن زمان بود، یکی از مناشیء که بعد ها برای تدوین سنن جمع کردند این ها بود، این نامه ها بود، من می خواهم این نکته را توضیح بدهم که این کار عمر ابن عبدالعزیز سال ۱۰۰ است یعنی زمان امام باقر، این نامه ها خیلی ارزش دارند و عده ای از صحابه هم حدیث نوشته بودند، این ها هم بود البته بیشتر بعد ها نقل بود، این را خوب دقت بکنید که بعد ها کلیه تفکراتی که اهل سنت دارند از این جا ریشه اش گرفته شده، اطلاع ما ها به عنوان شیعه خب معلوم است این ها برای ما ارزش خاصی ندارد، به جای این که این نامه های تکه پاره را جمع بکنیم به خود امام باقر رجوع می کنیم، این ها چون مسئله وصایت و امامت و ولایت را قبول نکردند به همین نامه های پراکنده و جابجا و بعضی ها که حالا قابل قرائت بوده یا نبوده و یکی از چیز هایی که خود عمل ابن عبدالعزیز هم روی آن تاکید کرد چون نوشتار بود یک مجموعه ای بود که دختر عموی همین شخص، همین از انصار هم هست اهل مدینه به نام عمروه، عمروه اسم دختر است، عمروه بنت عبدالرحمن الانصاریه، عبدالرحمن ابن عمروه ابن حزم، دختر عموی همین شخص است، این هم یک مجموعه ای از سنن پیغمبر را نوشته بود نامه داشت خطی بود اما ایشان صحابی نیست

پرسش: چه کسی؟

آیت الله مددی: همین عمروه ابن حزمی که گفتم

این هم دارد لکن این به صورت نوشتاری، یعنی عمده اش به صورت نوشتاری بوده، این نوشتار ها را از عائشه گرفته، این عمروه اسمش در صحابیات نیست، در صحابیات دنبالش نگردید، در کتب اهل سنت هست این از عائشه گرفته حتی در بعضی از متون دارد که عمر ابن عبدالعزیز این شخص را به مدینه فرستاد امره آن یکتب سنن عمروه، که گفتم بعضی از نسخ ما عمر نوشته، آن تاء را انداخته شده سنن عمر که تعجب کردند، این عمر نیست، این سنن عمروه است، عمروه زن است، عمروه بنت عبدالرحمن است، ما بد نقل نکنیم سنی ها به عقل ما می خندند، این عمروه بنت عبدالرحمن است، این سنن را هم از عائشه نوشته، خودش صحابه نیست، دقت فرمودید، این از نوشتار هایی بوده خیلی هم عجیب است، واقعا با این که مثلا این عمر ابن عبدالعزیز نسبتا آدم یکمی خوب آن

ها حساب می شود خب مرد حسابی بفرست امام باقر بنویسند دیگه، حالا سنن عمروة بنت عبدالرحمن انصاریه، امرأة اجنبیة عن اهل البيت، چیز عجیبی است، انصافا خیلی عجیب است، حالا مثلا در مراتب نقل، چون این ها که نوشتاری است، مراتب نقل هم مثلا از عکرمه نقل می کند، عکرمه غلام عبدالله ابن عباس است، برده بوده، از شمال آفریقا، اصلا این ها پدرشان، مادرشان، نسلش هم معلوم نیست و شواهد هم نشان می دهد که جز خوارج بوده، خود سنی ها هم نوشتند، تفکر خارجی یعنی همه مسلمان ها را کافر دانستن، حتی از ش نقل کردند که ای کاش یک چاقویی شمشیری دست من بود در مکه که در کعبه هر کس می آمد می کشتم، یعنی قتل عام مسلمان ها را قائل بودم و پسر عبدالله می گوید این به پدرم دروغ می گوید، در مقام تدوین سنن قولی البته نه نوشتاری، یکی از چهره ها همین عکرمه است که پسر کی هم هست یعنی واقعا من عرض کردم ما بحث عقائدی ندارم، انصافا باید انسان خیلی از انصاف دور باشد، از سید الساجدین و زین العابدین نقل نکند از عکرمه مجعول الهویة ای که هم تفکر خارجی دارد هم به اصطلاح به قول پسر عبدالله ابن عباس به پدرش دروغ می گوید، البته انصافا

پرسش: این ها عناد داشتند

آیت الله مددی: نمی دانم حالا دیگه خیلی می خواهیم عناد را مطرح نکنیم، به هر حال خیلی انحراف است، فرمود هل أنبئکم بالاخسرین اعمالا، حالا عناد هم نباشد ضلّ سعیم هست دیگه، گمراهی توش هست، حالا اگر عناد نباشد، ضلّ سعیم فی الحیة الدنیا و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعا

البته این را هم منصفانه بگوییم در صحاح ست مسلم از همه کمتر از عکرمه نقل کرده، یکمی باز معلوم می شود که این یک مقدار جمع و جور است، از همه صحاح ست کمتر از عکرمه مسلم است، باز یک مقدار، حالا غرض من چون یک تاریخی گفتم که این فقه اسلامی، تفکرات اسلامی این ها بعد که درست شد ریشه هاش این جاست، یک اگر ما بخواهیم با اهل سنت مطلع بشویم از کجا گرفتند این ریشه هایش در این جاست، همین نامه هاست، دو اضافه بر این قسمت ما بخواهیم بفهمیم اهل بیت با این ها چکار کردند این نکته مهمی است، ما در بحث لا ضرر چون این به صورت یک نوشتاری بوده در زمان امام صادق نوه عبادة ابن صامت به جدش

نسبت داده، حدود آن دفعه شمرده ۲۰، ۲۱ فقره است، حدود هفت هشت فقره اش در روایت ما به سند واحد آمده، خیلی عجیب است، این شخص در زمان امام صادق این کتاب را، نوشتار را از جدش عباده نقل کرد، من یک بحثی کردم این نوشتار هایی که در آن زمان مطرح شده چه مقدارش در اهل بیت آمده و چه مقدارش را، چون ببینید ما وقتی می خواهیم بحث در تدوین فقه و معارف دینی مطرح بکنیم یک بحث های مفردی داریم مثل فرض کنید عکرمه، یک بحث های کلی داریم نه کبروی، کلی، جمله ای، کل نه فهرستی هم نیست، کل مجموعه ای که در قرن اول است، کل این نامه هایی که در قرن اول است، کل آن چه که در قرن اول به صورت شفاهی نقل شده، به صورت کتبی نقل شده، این کلش، این خیلی بهش، در حوزه های شیعه کمتر بهش اعتنا شده، سنی ها هم الان یکمی شروع کردند اما خیلی هنوز قوی نیستند، خود غربی ها هم یک مقداری شروع کردند برای اهانت به اسلام، حالا ما که بخواهیم شروع بکنیم برای تقویت ولایت است نه برای اهانت که درست دقیقا این ها بوده، در مدینه موجود بوده، می گویم عمر ابن عبدالعزیز از شام به مدینه نوشت که این ها را جمع آوری بکند، این کل موجود بوده این کل مورد بررسی یعنی کلیاتی هست که اگر بررسی بشود خیلی تاثیرگذار است، هم خودش فی نفسه خیلی تاثیرگذار است هم نحوه برخورد اهل بیت با آن ها، این خیلی مهم است چون ما گاهی از بعضی مجموعه که الان نمی خواهم اسم ببرم در روایات اهل بیت به این الفاظ تقریبا می بینیم، البته سنی ها هم چون در قرن اول بوده چون من عرض کردم در قرن اول تا اواخر قرن دوم فقه است، دوران فقه است، از اواسط قرن دوم، اواخر قرن دوم اصول شروع می شود، اواسطش هم رجال شروع می شود، اوائل قرن سوم تنقیح حدیث و صحیح و این ها، خیلی سریع به هم می پیچند یعنی این بحث های حدیثی، صحیح و حسن و این ها قرن سوم است، اشتباه نشود، اول باید قرن اول می شد مبانی حدیثی چون می گویند در قرن اول و دوم حسن ظن بود، نمی گفتند این آقا دروغ می گوید، این شعبه اولین کسی است که بررسی کرده این دروغ گفته یا دروغ نگفته، اول من فتش الرجال شعبه ابن حجاج بصری، خب یکی از ائمه شان، گاهی من در بعضی از کتاب ها، تازگی این را ندیدم، سابقا، ازش تعبیر می کنند به امیرالمومنین فی الحدیث همین شعبه را، ایشان دو سه سال بعد از، زمان موسی ابن جعفر است وفاتش، ۱۶۱ وفاتش است، ایشان اولین موسس، قرن سوم که می آید مثل احمد ابن حنبل که جدا می کند دیگه نوبت مثل

بخاری می شود که حدیث صحیح را جدا می کند لذا انصافا فقهشان با حدیثشان یکمی فرق دارد اما فاصله اش زیاد نیست، یعنی فقه قرن اول، اواخر قرن اول و دوم، این تنقیح حدیث و تصحیح و تقسیم و این ها قرن دوم، خود بخاری متوفای ۲۵۶ است که تقریبا، گفته شده اول من کتب فی الصحیح لکن احتمالا قبلش باشد اگر مسند احمد را هم صحیح بدانیم که قطعا قبلش است، البته موطا مالک هم خوب است، احادیثش هم قابل قبولشان است ولو توش بعضی مشکلات دارد لکن چون فقه حدیث مجرد نیست آن را در اول نمی آورند چون با فقه همراه است، کتاب صحیح بخاری حدیث مجرد است.

عرض کنم خدمتتان، خوب دقت بکنید من می خواهم این نکات را عرض بکنم، فهمیدن این نکات و بعد اصلا با این اصطلاحات آشنا شدن و بعد این که چطور فقههای اهل سنت از آن مجموعه چنین فقهی را در آوردند، این خیلی مهم است، پس یک معلوم شد یک مجموعه ای از نوشتار ها و اقوالی است در قرن اول بعدش هم خواهی نخواهی قرن دوم

دو: یک مجموعه ای است که اصلاحا گاهی بهش می گویند فقه صحابه، فتوای صحابه؟ گاهی هم توسعه می دهند غیر از صحابه فتوا و فقه خلفای راشدین، چون خلفای راشدین در اصطلاح آن ها از آن سه تای معروف هست، بعد امیرالمومنین چهارم است، بعد امام مجتبی پنجم است، بعد می رود تا عمر ابن عبدالعزیز، یعنی بعد از سال ۴۱ که حضرت به اصطلاح جریان آن صلح ظاهری کشید تا ۹۹، عمر ابن عبدالعزیز ۹۹ است تا ۱۰۱، عمر ابن عبدالعزیز خیلی عنوان دارد اما تمامش دو سال است، بنی امیه کله پاش کردند، کل مدت ایشان دو سال است، عمر ابن عبدالعزیز را جز خلفای راشدین می دانند، در این کتاب که الان دست من است الولاية المهدیون نام می برد، ولایت مهدیون یعنی حکامی که سیره شان قابل اقتداست، می شود بهشان اخذ بکنید، در مقابل مثل یزید و مثلا فرض کن آن دیگرانی که هست هشام ابن عبدالعزیز و دیگران، این ها را به اصطلاح ولایة مهدیون نمی دانند، این هم یکی از منابع است.

پرسش: اما مجتبی را جز خلفا حساب نمی کنند،

آیت الله مددی: جز خلفای راشدین است

پرسش: خامسشان را عمر ابن عبدالعزیز می دانند

آیت الله مددی: نه خامس امام مجتبی است، بعد هم عمر ابن عبدالعزیز.

علی ای حال این هم راجع به این، حتی در همین کتاب فتوحات مکیه هم ابن فلان در اول جلد دوم آن قطب امام مجتبی را نام می برد امام حسین را قطب نمی داند اما امام حسن را قطب می داند. علی ای حال کیف ما کان این هم راجع به این قسمت یعنی می خواهم منابع، بقیه اش غالباً احکامی است که اتخاذ شده، این تصویر کلی در ذهنتان باشد این هم یک نحوه اصول دیگری است تصویر کلی. ما هدفمان از تمام این بحث ها این است که آیا آن چه که آمده در بعضی از روایات ما آیا این ها جز احکام ثابتند یا اصولاً احکام متغیری اند، تمام بحث ما این است، همین مسئله ای را که چندی پیش خواندیم، روایتش هم خواندیم، بحثش هم کردیم، آیا ذمی اشتری ارضا من مسلم، خب این مطلب مطرح بوده، مراد از مسلم زمینش عشری است، یعنی چی؟ یعنی زکاتی است چون بر اهل ذمه زکات نبوده، می گفتند اگر ذمی آمد زمین زکاتی را خرید چکار بکند؟ یک رأی این بود که فقط همان ذمه اش را بدهد دیگر زکات چون زکات بر کافر نیست، یک رأی هم این بود این روایت امام باقر ما هم هست، دو تا عشر ضوعف علیه العشر و اخذ منه الخمس، هم عشر ذمه را بدهد هم عشر زمین را بدهد، عشر زکاتی نیست، عشر زمین است، یک رأی دیگر هم رأی ابوحنیفه بود که نه زکات که نمی تواند بدهد، ذمه هم که کم است اصلاً ذمه برداشته می شود زمین خراجی می شود، ببینید دقت بکنید این آرای مختلف، بحث ما سر این است که آیا این مجموعه آرا، این تمام این مسائل را که می خوانم برای این نکته، آشنا بشویم که آیا جز احکام ثابت بوده یا جز احکام متغیر بوده. حالا که به این جا رسیدیم چون بحث تمام شده، من برای این که نمونه ای را عرض بکنیم راجع به همین نوشتار هایی که بعد منبع شده، در کتاب الاموال ابوعبیده هم هست، در این کتاب خراج هم هست، البته جای دیگرش است، صفحہ ۷۲ ایشان یک نسخه ای از آن کتابی که پیغمبر برای اهل نجران نوشتند که عرض کردم این کتاب ها بعد ها مورد، مثلاً این جا نوشته و سالت یا امیرالمومنین النجران، ببینید دنیای اسلام را یکی یکی حساب کرده چون راجع به نجران پیغمبر مطلبی نوشتند این ها حرفشان این بود که اگر پیغمبر چیزی گفتند باید همان را اجرا بکنیم، این دیگر عوض نمی شود، حکم ولایی نیست، بعد ایشان می گوید که کان اقر اهلها فیها علی شروط، همین قصه مباحله دیگر، مباحله معروف، نصارای نجران بودند که آمدند، اشترطها علیهم و

.....
اشترطوها هم و کتب لهم بذلك کتابا قد ذكرتُ نسخه لک، خطاب به هارون و بعث إليهم عمرو ابن حزم، عرض کردم همین که کتاب داشته و إلى غیرهم، این کتاب عمرو ابن حزم یکی از اساسی ترین کتاب هایی است که بعد سنت پیغمبر ازش گرفتند، این این قدر مهم بوده که امام صادق قسمتش هم به آن صحابیانشان دارد، این سندش صحیح هم هست، می رفت برو خاندان عمرو ابن حزم نامه ای از رسول الله دارند، این دیه را نگاه بکن برای من بیا نقل بکن که بعد می آیند نقل می کنند که حضرت می فرمایند درست است
حين بعثه إلى نجران بسم الله الرحمن الرحيم، حالا من این متن را یک مقدار می خوانم تا با متن نوشتار های خود پیغمبر هم آشنا بشوید و کیفیت استنباط حکم از این نوشتارها، این قرن اول است دیگه، یعنی سال عام الوفود است. حالا این نامه عمرو ابن حزم را احتمال می دهم سال نهم است، هفتم نباشد

بسم الله الرحمن الرحيم، من این را برای بعضی از نکاتش می خوانم: هذا امانٌ من الله و رسوله، کیفیت نامه های حضرت، یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود، این اوفوا بالعقود در سوره مائده است که سال دهم است، احتمالا حالا قبل از نزول آیه بوده
عهدٌ من محمد النبي صلى الله عليه و آله لعمر و ابن حزم حين بعثه إلى اليمين أمره بتقوى الله في أمره كله و أن يفعل، ظاهرا این جاهاش را حذف کردند و يأخذ من خمس الله جل ثناءه و ما كتب على المؤمنين في الصدقة

این راجع به مقدمه کتاب ابن حزم که خواندم و بعد آثاری که برای این نوشتار، یواش یواش دیگه فعلا وارد بحثش نمی شویم. بعد می گوید بسم الله الرحمن الرحمن

و إن نسخة كتاب النبي لهم برای اهل نجران، هذا ما كتب محمد النبي رسول الله صلى الله عليه و آله لاهل نجران إذ كان عليهم حكمه في كل ثمرة و في كل صفراء و بيضا و رقيق فأصل ذلك عليهم و ترك ذلك كله لهم، افضال کرد علی الفی حُلَّة، در مقابل تمام اموال و طلا و نقره و میوه ها دو هزار لباس گران قیمت، حله لباس گران. آن وقت ایشان شروع به شرح دادن می کنند، دو هزار، هزار تا در رجب، هزار تا در صفر، حالا نمی خواهم وارد شرح رساله بشوم و انصافا خیلی قشنگ است لکن حیف که چون از بحث ما خارج است و إلا می خواندیم.

البته این جا کلمه خراج فما زادت الخراج مراد از خراج همین مالیاتی است که ایشان در آن جا مطرح فرمودند.

بعد فرمودند و لنجران و حاشیتها، خود نجران، حریم شهر نجران، الان هم اسمش نجران است، جوار الله، این ها در پناه رسول الله هستند و ذمة محمد النبی رسول الله علی اموالهم و انفسهم و ارضهم و مائهم و غائبهم و شاهدهم و عشیرتهم و بیعتهم، کلیسا هایشان هم

محفوظ اند، بیعه جمع یعنی کلیسا

و کل ما تحت ایدیهم من قلیل و لا یُغَیَّرُ اسقفٌ من اسقفیه و لا راهبٌ من رهبانیه و لا کاهنٌ من کهانته و لیس علیه

این نسخه گاهی روشن نیست، حالا من وارد آن قسمت هایی که مجهول است توضیح نمی دهم

و لا دم جاهلیه، اگر قبلا کشت و کشتاری بود بخشیدیم، کسی دیگر را قصاص نمی کنید.

و لا یُخسرون، این جا چاپ کرده و لا یُخسرون و لا یُعسرون، نه خسارت از آن ها می گیرند و نه در فشار قرار می گیرند، حالا این دو تا تفسیر به ماده قانونی باید بشود، لا یُخسرون و لا یعسرون.

عرض کردم در نسخ دیگری که من دیدم لا یُحشرون و لا یُعشرون، حالا چرا ایشان با سین چاپ کرده من نمی فهمم، این که دارد آن که من دیدم لا یُحشرون و لا یُعشرون و عرض کردیم حشر یعنی سرباز گیری، این اصطلاح در آن زمان چطور سرباز گیری، سرش هم این بود که خود حشر یعنی جمع، و إذا الوحوش حشرت یعنی وحوش بر اثر آن فریادی که می شود همه یک جا جمع می شوند، و إذا الوحوش حشرت یعنی می آمدند می گفتند جنگی شده همه تان جمع بشوید، هر کسی که جوان است جمع بشوند بیایند یعنی پیغمبر می فرمود که اگر جنگی شد ما از شما سرباز گیری نمی کنیم، هر کسی خواست خودش بیاید بیاید، نخواست نیاید، سرباز گیری اجباری مطرح نیست، دلبخواهی است.

و لا یُعشرون

عشر هم نمی گیریم ده درصد، عرض کردیم مالیات متعارفی که در میان عرب قبل از اسلام است ده درصد است، عشر است، و اصولا پیغمبر عشر را برداشتند، چند تا نامه از پیغمبر داریم که توش این آمده لا تُحشرون و لا تُعشرون، حشر و عشر، و لا یُعشرون یعنی

مالیات ده درصدی هم نمی گیریم چون عرض کردیم مالیات رسمی اسلام که زکات بود دو و نیم درصد است، به جای ده درصد، به

قول امروزی های ما چهار برابر ارزان ترش کردند، پایین آورد، از ده درصد کرد دو و نیم درصد متعارف

و لا یطأ ارض جیش و من سال منهم حقا فالی

بعد چون مسیحی ها و یهودی ها هر دو ربا داشتند، یهودی ها که در تورات هم هست که در ظاهر آیه مبارکه

و من اکل ربا من ذی قیل فذمته

قیل اقیال یمن، بزرگان یمن را قیل می گفتند، اقیال، گفته شده اقیال مردان بسیار قوی هیکلی هم بودند، اگر ربا از این ها گرفت فذمته

منه بریئه، اگر کسی و لذا ربا را پیغمبر در همان سال دهم هجرت برای این ها ممنوع کرد مثل همین بانکداری ربوی که الان متعارف

است که حق ربا گرفتن ندارند.

و علی ما فی هذا الكتاب جوار الله و ذمة محمد النبی رسول الله ابدًا حتی یأتی الله بأمره ما نصحوا و اصلحوا ما علیهم غیر متقلطین

بظلم، حالا چیز عجیب در این نامه ذیل نامه دارد شهد ابوسفیان، یکی از شهودش هم ابوسفیان است، خیلی عجیب است، نمی دانم

راست است اما به هر حال ما با این کتاب فعلا معامله تاریخ می کنیم نه معامله متن روایت. علی ای حال از جز عجائب شهادت

و غیلان ابن عمرو و مالک ابن عوف و اقرء ابن حابث الحنذری و مغیره ابن شعبه خبیث، آن هم خیلی عجیب است، این هم جز عجائب

امر است

و کتب لهم هذا الكتاب عبدالله ابن ابی بکر، فکر می کنم بن اش زیادی باشد، عبدالله ابوبکر.

بعد دو مرتبه این ها آمدند بعد از رحلت پیغمبر، نامه ابوبکر هم این جا هست، من دیگه نمی خواهم بخوانم چون ربطی به ما ندارد،

عمر در سال ۲۰ این ها را بیرون کرد، در این جا دارد خافهم علی المسلمین، این جا این جور دارد، ترسید که این ها منشأ فتنه در

دنای اسلام بشوند این ها را از نجران بیرون کرد مسیحی ها را، اما من یادم می آید در کتاب الاموال ابوعبید دارد که این ها شروع

کردند به رباخواری، چون پیغمبر فرمود من اکل ربا فذمته منه بريئة، این ها دیگه در پناه من نیستند لذا عمر در سال بیست این ها را بیرون کرد به عنوان این ه ذمه رسول الله را نکث کردند، این ها را به عراق فرستاد.

بعد از جریان عمر پیش عثمان آمدند که ما برگردیم به شهر خودمان، عثمان هم برای این ها نامه ای نوشت حالا من فردا، چون این مطلب خیلی مهم است ولو مربوط به بحث ما نیست، دیگه از خارج خارج شدیم، نامه عثمان نوشته و کتب حمران ابن ابان لنصف من شعبان سنة سبع و عشرين، بعد از ترور عمر وقتی عثمان سال ۲۷، این حمران را فردا یکمی صحبت می کنیم این خیلی شخصیت مرموزی است، اصولا نسبت داده شده کسی که وضوی پیغمبر را از مسح بر قدم تبدیل به غسل کرد این است، شخص عجیب غریبی است، غلام عثمان، به حسب ظاهر غلام عثمان است، به حسب ظاهر برده است اما کارهای عجیبی دارد فردا یک توضیحی می دهیم چون این از چهره های بسیار مرموزی است، و یک عده ای اند، این ها اصلا فرد هم نیست، یک مجموعه ای از چهره های مرموزی اند که در همین زمان وارد اسلام می شوند و خیلی تاثیرگذارند و توجه به این ها متأسفانه کم شده، تازگی یکی از آقایان که دکترای دانشگاه عراق داشت پیش من بود گفت مثلاً یک موضوعی دادیم برای مثلاً گرفتاری ای که برای اسلام، بهشان گفتم اولینش مال این است، تعجب می کرد گفت بله راست می گویی، من هم گفتم اولینش مال این هاست. بعد زمان امیرالمومنین هم باز آمدند. این جا یک تعبیر لطیفی دارد، این جا دارد که قال أسالک یا امیر خط یدک و شفاعة، این جا یک تعبیر دارد که این ها مثلاً آمدند گفتند شاید علی ابن ابی طالب شاید با آن یارو خوب نبود ما را برگرداند، بعد حضرت فرمودند که نمی شود، این جا یک عبارتی دارد که حضرت به آن ها گفت و قال ويحك أن عمر كان رشيد الامر، این جا این را نقل کرده، عرض کردم با این ها ما معامله تاریخی نمی کنیم. علی ای حال معلوم می شود که این ها از سال ۲۰ تا سال ۳۷ در این هفده سال مترصد فرصت بازگشت به یمن بودند، کتاب امیرالمومنین هم این جا دارد، هذا کتاب من عبدالله علی ابن ابی طالب امیرالمومنین لاهل النجرانية، دقت بکنید کلمه نجرانية آن جایی بود که در عراق ساخته بودند، شهر اصلیشان نجران بود، آنی که در عراق روی فرات ساختند اسمش نجرانیه است، لاهل نجرانية إنکم ایتیمونی بکتاب من نبی الله، خیلی تعبیر امیرالمومنین لطیف است، نمی گوید کتاب ابی بکر و عمر و عثمان چون آن ها هر سه کتاب

داشتند، خیلی عجیب است امیرالمومنین خیلی غریب است، انکم اتیتونی بکتاب من نبی الله فیه شرط لکم، من اگر آقایان در درس اول بودند عرض کردم شرط در بعضی از عبارات حتی به عنوان آن تکلیفی که گفته شده اطلاق شده، این شرط یک معنای دیگری هست غیر از شرط اصولی است، غیر از شرط فلسفی است، فیه شرط لکم علی انفسکم و اموالکم و انی، البته این جا دارد، وفیت لکم بما کتب لکم محمد و ابوبکر و عمر، اسم عثمان را در این دومی نبرده

فمن أتى عليه من المسلمين فليف لهم، و لا يُظْلَم و لا يَظْلَمون و لا ينتقص حق من حقوقهم إلی آخره، حالا بقیه اش را نمی خواهم بخوانم

و کتب، این جا نوشته عبدالله ابن ابی رافع، این غلط است، عبید است، عبدالله نداریم، عبید الله ابن ابی رافع پسر ابی رافع این کاتب امیرالمومنین است و کتاب های دیگه هم دارد و نوشته های دیگه هم دارد

سنة السبع و ثلاثین، این هفده سال معلوم می شود در فعالیت بودند، یک نکته ای را من یک مقداری برایتان خواندم که این نحوه استنتاج فقهی از این متون اولیه چطور بود، این را برای این جهت خواندم، یک مقدار از بحث خارج شدیم که ببینیم از این استنتاج هایی که این ها می کردند و بعد آن مقداری که در روایات اهل بیت تایید این نوشته ها، نه این نوشته به خصوص و این نوشته هم مال عمرو ابن حزم است که ائمه اجمالا تایید فرمودند

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين